

## معرفی و نقد کتاب سال‌های خاکستری (خاطرات دکتر هوشنگ منتصری)


مرتضی رسولی پور

■ چکیده:

کتاب سال‌های خاکستری حاوی بخش‌های مهمی از خاطرات دکتر هوشنگ منتصری رئیس دانشگاه تبریز در سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۷ و استاندار سابق کرمان در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸ است که به طریق مصاحبه شفاهی انجام شده و در هشت فصل (به ترتیب شامل: زادروز؛ آزادی رادمنش و آشنایی من با حزب توده؛ اولین سفر به اروپا؛ بازگشت به ایران؛ دانشگاه آریامهر؛ ریاست دانشگاه تبریز؛ انتصاب به استانداری کرمان؛ یادداشت‌های پراکنده) همراه با تصاویر؛ نمایه؛ یادداشت حوزه هنری گیلان و پیشگفتاری از آقای علی امیری (تدوین‌کننده) فراهم آمده است. این کتاب پس از تدوین در نشر رشت، فرهنگ ایلیا، در سال ۱۳۹۳ در ۳۴۲ صفحه به چاپ رسیده است. این نوشتار به معرفی و نقد این کتاب می‌پردازد.

### کلیدواژه‌ها:

معرفی کتاب؛ تاریخ شفاهی؛ دانشگاه تبریز؛ حزب توده؛ استانداری کرمان. تاریخ شفاهی، دوفصلنامه؛ سال سوم، شماره اول، شماره پیاپی ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص



## معرفی و نقد کتاب سال‌های خاکستری (خاطرات دکتر هوشنگ منتصری)

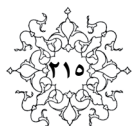
مرتضی رسولی‌پور<sup>۱</sup>

سال‌های خاکستری  
خاطرات دکتر هوشنگ منتصری  
گفت‌وگو و تدوین: علی امیری  
نشر: رشت، فرهنگ ایلیا  
چاپ نخست: ۱۳۹۳  
شماره صفحات: ۳۴۲  
قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

کتاب سال‌های خاکستری حاوی بخش‌های مهمی از خاطرات دکتر هوشنگ منتصری رئیس دانشگاه تبریز در سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۷ و استاندار اسبق کرمان در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸ است و در هشت فصل (به ترتیب شامل: زادروز؛ آزادی رادمش و آشنایی من با حزب توده؛ اولین سفر به اروپا؛ بازگشت به ایران؛ دانشگاه آریامهر؛ ریاست دانشگاه تبریز؛ انتصاب به استانداری کرمان؛ یادداشت‌های پراکنده) همراه با تصاویر؛ نمایه؛ یادداشت حوزه هنری گیلان و پیشگفتاری از آقای علی امیری (تدوین‌کننده) فراهم آمده است.

تدوین‌کننده محترم در پیشگفتار ضمن معرفی راوی و شرح احوال او در مورد نحوه تدوین خاطرات، متذکر شده که نخستین بار علی دهباشی در سال ۱۳۷۹ به یادمانده‌های او را روی نوار ضبط کرد و بخشی از آن را با عنوان «خاطرات دانشگاه تبریز» در چهار شماره مجله بخارا به چاپ رساند اما به دلایلی که بر خوانندگان روشن نیست کار نیمه‌تمام ماند تا اینکه تدوینگر به توصیه راوی به تکمیل آن از طریق ضبط و پیاده‌سازی پرداخت. علاوه بر این، راوی بخش دیگری از خاطرات خود

۱. مسئول تاریخ شفاهی موسسه  
تاریخ معاصر ایران  
rasoulipour1962@gmail.com

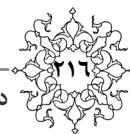


(شامل شش خاطره پراکنده) را با عنوان «یادداشت‌های پراکنده» به متن قبلی افزود و در انتهای کتاب درج نمود. بر این اساس کتاب ظاهراً تلفیقی از مصاحبه و یادداشت‌های پراکنده آقای منتصری است. با این وصف و برخلاف یادداشتی که حوزه هنری گیلان در آغاز کتاب آورده، این اثر را نمی‌توان در شمار تاریخ شفاهی به حساب آورد. هرچند که خاطرات ابتدا روی نوار ضبط شده و احتمالاً شکل گفت‌وگو داشته اما چون متن منتشر شده در قالب مصاحبه تنظیم و ارائه نیافته، لذا نمی‌توان آن را از جنس تاریخ شفاهی تلقی نمود و علاوه بر نگارنده لابد خواننده و آقای امیری هم می‌پذیرند کار انجام گرفته تدوین و تنظیم خاطرات خودنوشت دکتر هوشنگ منتصری است. مطابق مندرجات پیشگفتار نقش اصلی در بازخوانی متن و افزودن یا حذف برخی نکات تماماً به عهدهٔ راوی و همسرش بوده (ص ۱۴)؛ افزون بر این آقای امیری در صحبت با اینجانب تصریح کرد که با توجه به دقت و نظارت راوی و همسرش، سهم او در تنظیم و تدوین مطالب کتاب کمتر از یک درصد بوده است. بر این اساس روشن نیست چرا او روی جلد کتاب از خود با عنوان گفت‌وگوکننده و تدوینگر یاد کرده است.

از اینها که بگذریم کتاب سال‌های خاکستری در زمرهٔ خاطراتی است که کمابیش بر اساس واقعیات نوشته شده و توانسته تصویری هرچند نه جامع از تحولات و اوضاع رژیم گذشته را نمایش دهد؛ به خصوص که به مداخلات دستگاه‌ها و مقام‌های امنیتی رژیم گذشته به عنوان مانع اقدامات اساسی و اصلاحات اجتماعی اشاره کرده است. عنوان «خاکستری» بر سال‌های آن دوره حاکی از این واقعیت است که منتصری تصویری یکسره سیاه یا سفید از رخدادها و تحولات در ذهن نداشته و اقدامات مثبت و منفی را در کنار هم نشان داده است.

مطالب فصل نخست کتاب به دوران کودکی و نوجوانی راوی و به‌ویژه توصیف جانبدارانهٔ او از اقدامات و شخصیت دکتر رضا رادمنش (از سران اولیهٔ حزب تودهٔ ایران) اختصاص یافته که بنا به پاره‌ای ملاحظات انسانی و نسبت فامیلی نزدیک میان آن دو قابل درک است و تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه می‌یابد.

در فصل دوم راوی به ورود خود در حزب توده و فعالیت در آن تا اوایل شهریور ۱۳۲۸ پرداخته و در مورد اتحادیه‌های دانشجویی، کمیته‌های ایالتی حزب در رشت و لاهیجان، وکالت رادمنش در مجلس چهاردهم و همچنین دلیل پس گرفتن مخالفت حزب توده با اعتبارنامهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی و نقش دکتر مصدق در این میان، وقایع آذربایجان و انشعاب در داخل حزب مطالبی هرچند ناقص بیان کرده است. ماجرای آشنایی منتصری با محسن جهانسوز که در صفحات ۴۳ تا ۴۵ همین فصل آمده ضمن آنکه از نظر رعایت توالی زمانی رخدادها و تبویب می‌بایست به فصل اول منتقل می‌شد، واجد اطلاعات ارزشمندی نبوده و شایسته بود اطلاعات تکمیلی در مورد او در پانویس درج می‌گردید. همچنین باتوجه به این نکته که نامبرده در فاصلهٔ سال‌های ۲۳ تا



اواسط سال ۱۳۲۸ در استخدام وزارت فرهنگ بوده و به مدت پنج سال در دبیرستان‌های پایتخت تدریس می‌کرده خواننده کتاب انتظار داشت در این سال‌های پرحادثه و متشنج، راوی از کم و کیف فعالیت‌های حزبی - سیاسی خود در مدارس تهران اطلاعاتی به دست می‌داد در حالی که کمترین اطلاعی در کتاب در این زمینه به دست نمی‌آید.

فصل سوم کتاب به عزیمت راوی به اروپا برای تحصیل و اقامت پنج ساله او در فرانسه اختصاص یافته است. در این مدت نامبرده ضمن اخذ مدرک دکترای ریاضی از دانشگاه استراسبورگ، از نزدیک تحولات اروپا در سال‌های پس از جنگ دوم را مشاهده کرده و به‌خصوص با سفر به کشور رومانی و شرکت در «فستیوال جوانان بخارست» موفق گردیده به واقعیت‌های موجود در درون کشورهای پشت پرده آهین پی ببرد.

مفصل‌ترین فصل کتاب که در آن موضوعات گوناگون و متنوعی از زمان بازگشت دکتر منتصری به ایران در دی ماه ۱۳۳۲ تا سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۴ و به ویژه تأسیس دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف کنونی) دنبال شده فصل چهارم می‌باشد. با آنکه بخش مهمی از مطالب این فصل به آشنایی راوی با تیمسار ولی‌الله قره‌نی اختصاص یافته، متأسفانه زمینه‌ها و موضوع آشنایی آن دو به روشنی توضیح داده نشده و آشکار نیست چرا مثلاً تیمسار قره‌نی در آن زمان که ریاست رکن ۲ در ارتش را به‌عهده داشت به‌عنوان ناشناس در پاریس با دکتر منتصری دیدار کرد و بر چه اساس روی او دست گذاشت و به چه دلایلی دوستی آن دو ادامه یافت؟ به‌گفته منتصری، «بار نخست که قره‌نی به زندان افتاد به اتهام لغو دستور بوده» (ص ۱۱۵)؛ موضوع لغو دستور حداقل سه بار در کتاب آمده بدون آنکه معلوم شود کدام دستور بوده و چه زمانی قره‌نی مرتکب چنین جرمی شده است! (ص ۱۱۵-۱۱۶ و ۱۱۸-۱۱۹) مطابق مندرجات متن بی‌گمان راوی با خصوصیات شخصیتی قره‌نی آشنایی داشته و از نزدیک در جریان اقدامات او بوده است. با این وصف روشن نیست چرا حتی یک‌بار از کودتای قره‌نی و دوستان نزدیک او مانند اسفندیار بزرگمهر و دیگرانی که در این ماجرا نقش داشتند اسم نمی‌برد!

در بخش دیگری از مطالب این فصل، دکتر منتصری ضمن اشاره به قرارداد کنسرسیون می‌گوید: «در مجلس فقط محمد درخشش که با هزاران زحمت با رأی معلمین و خانواده‌های آن‌ها از تهران وکیل شده بود، در مخالفت با قرارداد نفت چند جلسه متوالی صحبت کرد». (ص ۱۲۲) در حالی که درخشش تنها مخالف این قرارداد نبود و آقایان: ابوالحسن حائری‌زاده، محمدابراهیم امیرتیمور، مصطفی کاشانی و شمس قنات‌آبادی هم مخالف تصویب این قرارداد بودند و در مخالفت با آن حرف زدند. جالب است که از میان نمایندگان مخالف قرارداد، به‌غیر از درخشش و بعد از مجلس هجدهم، هیچ مسئولیت و سمتی به آنان محول نشد در حالی که درخشش در سال ۱۳۴۰ به سمت وزیر فرهنگ منصوب گردید.

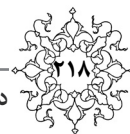


همچنین تصویر ارائه شده از خلیل ملکی در این فصل از کتاب معشوش و نادرست می‌نماید. در قسمتی از متن پانویست ص ۹۹ کتاب چنین آمده: «از [سال] ۳۲ [۱۳] تا ۳۹ [۱۳] به خاطر تندروی‌هایش در زندان قلعه فلک‌الافلاک زندانی شد». بدون آنکه راوی یا تدوین‌کننده (که معلوم نیست پانویست را کدام یک از آن دو نوشته‌اند) توضیح دهند تندروی ملکی در چه مواردی بوده است. چنانچه پافشاری بر مواضع فکری به معنی تندروی است در این صورت پاسخ روشن است؛ در غیر این صورت می‌بایست در این مورد توضیح کافی داده می‌شد. از طرفی در موضوع سفر دکتر پرومسی و ویکتور به ایران و سفارش تیمسار قره‌نی به دکتر منتصری برای دیدار با آن دو که هدفشان مبارزه با مارکسیسم در ایران بود (ص ۱۴۰ تا ۱۴۵) راوی به قره‌نی پیشنهاد کرده بود «که لازم است این دو نفر با خلیل ملکی، که او هم طرفدار شیوه‌های علمی در مبارزه با مارکسیسم است ملاقاتی داشته باشند». (ص ۱۴۳) معنی این سخن آن است که خلیل ملکی ضد مارکسیسم بوده و از شیوه‌های علمی برای مقابله با آن استقبال می‌کرده در حالی که همه می‌دانند که او همواره خود را یک سوسیالیست مدافع مارکس می‌دانست. اگر این‌طور نبود پس چرا در طول این سال‌ها زندانی بود؟! البته چنین اظهار نظرهای نستجیده که در متن خاطرات کمابیش مشاهده می‌شوند نتیجه‌ای جز بروز برخی سوءبرداشت‌ها از سوی خوانندگان ندارد.

علاوه بر مطالب فوق‌الذکر، تاریخ بسیاری از حوادث و رخدادها در متن خاطرات دقیقاً مشخص نیست و خواننده باید خودش حدس بزند. به‌عنوان نمونه دیدار راوی با دکتر احسان نراقی و هویدا در آبعلی (ص ۱۱۹-۱۲۰)؛ دیدار با سرتیپ محمود امینی در منزل قره‌نی (ص ۱۲۴)؛ نخستین ملاقات رسمی با هویدا (ص ۱۳۱-۱۳۲)؛ دیدار با دو کارشناس روسی (ص ۱۴۰ به بعد)؛ مسافرت راوی به فرانکفورت (ص ۱۴۵ به بعد)؛ مسافرت به آمریکا (ص ۲۱۷) و ... معلوم نیست که در چه زمانی انجام گرفته است. برای رفع این ایراد شایسته بود سالشمار زندگی راوی از سوی تدوین‌کننده محترم در انتهای کتاب درج می‌شد.

فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی دکتر منتصری شامل تدریس در مراکز آموزشی (مانند دانشکده پلی‌تکنیک - دانشگاه امیرکبیر کنونی -، هنرسرای عالی، دانشکده علم و صنعت، دانشکده بازرگانی، دانشکده افسری و دبیرستان البرز)؛ چاپ و نشر کتاب‌های کلاسیک ریاضی؛ نگارش مقالات اجتماعی و انتقادی در مجله خواندنیها؛ ترجمه کتاب «زردهای سرخ» در مورد قدرت‌گرفتن کمونیست‌ها در چین و همچنین ارائه طرح تأسیس دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف کنونی) و مجاب‌کردن دکتر محمدعلی مجتهدی برای قبول ریاست آن در فصل پنجم کتاب آمده است.

در فصل ششم دکتر منتصری ضمن اشاره به اوضاع نابسامان دانشگاه تبریز در نیمه اول سال ۱۳۴۶ و شرح و توصیف اعتصاب دانشجویان معترض و دستگیری و زندانی شدن آنان از سوی نیروهای امنیتی دلیل اصلی و عمده انتصاب خود به سمت ریاست دانشگاه را آرام‌کردن اوضاع



دانسته و به تفصیل از خدمات خود و تلاش‌هایی که برای همراه کردن مسئولان استانی و امنیتی با خود صرف کرده یاد نموده است. بنابر مدعیات کتاب، او پس از آرام کردن دانشجویان و بازگرداندن آرامش به دانشگاه، رؤسای جدید برای دانشکده‌ها تعیین کرد و پس از آن ۲۰ تن از استادان قدیمی را تصفیه نمود و به جای آنها قریب به ۵۰ استاد جدید را به خدمت گرفت. اقدام اخیر موجب شد تا استادان برکنار شده علیه او به دادگستری شکایت کنند اما او بدون توجه به شکایت آنان، همچنان به کار خود ادامه داد.

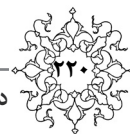
از دیگر اقدامات او تشکیل انجمن رفاهی برای دانشجویان به منظور پی‌گیری امور رفاهی دانشجویان و استادان تازه استخدام شده مانند تهیه مسکن و تأمین نیازهای اولیه استادان، بهبود وضع خوابگاه‌ها، اداره سلف سرویس و پرداخت یارانه به دانشجویان، ایجاد سرویس منظم اتوبوسرانی مجانی برای دانشجویان و استادان و کارکنان دانشگاه، برگزاری جلسات بحث آزاد و دعوت از اندیشمندان و صاحب‌نظران برای ایراد سخنرانی در موضوعات مختلف بوده است. راوی اشاره کرده که اشخاصی مانند دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، استاد محیط طباطبایی، پروفسور رضا، دکتر نراقی، پروفسور هشترودی و جلال آل احمد برای سخنرانی در دانشگاه تبریز دعوت شدند اما فقط به ذکر خلاصه یک سخنرانی از جلال آل احمد بسنده کرده (ص ۲۱۱ و ۲۱۲) وی همچنین متن پیشنهادی خود مبنی بر اعطای عنوان استاد انتخابی به محمدحسین شهریار را خطاب به هیئت امنای دانشگاه تبریز، بدون مقدمه و بی‌ارتباط با مطالب قبل و بعد در صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶ آورده که موجب شده منطق ارتباط کلامی در متن از بین برود.

البته اظهارات دکتر منتصری مبنی بر اصلاحاتی که در دانشگاه تبریز انجام داده را باید با قید احتیاطی تلقی کرد چرا که در این مورد حرف و حکایت‌های دیگری هم وجود دارد. صاحب این قلم ۱۸ سال قبل یعنی در سال ۱۳۷۶ در گفت‌وگو با مرحوم دکتر عبدالحسین نوایی، سخنانی در مورد شخصیت دکتر هوشنگ منتصری و اقداماتش در دانشگاه تبریز شنیدم که گمان می‌کنم بیان خلاصه‌ای از اظهارات او برای خوانندگان محترم کتاب سال‌های خاکستری خالی از لطف نباشد. مرحوم دکتر نوایی در بخشی از اظهارات خود می‌گفت:

«... در سال ۱۳۴۶ صدای اعتراض دانشجویان بلند شده بود. دانشجویان گرچه ممکن بود به‌علت داشتن افکار چپی با اصل روش دولت و نظام سلطنتی مخالف باشند ولی مخالفت خود را هنوز علنی نمی‌کردند بلکه بیشتر به نحوه کار و روش تدریس در دانشگاه‌ها اعتراض می‌کردند، و در مجموع خواسته آنان نامطلوب نبود از جمله می‌گفتند: استادان فعلی چرا حاضر نیستند غیر از خودشان افراد دیگری هم وارد دستگاه تعلیماتی بشوند و نظرشان این بود که دانشگاه‌ها در این صورت به تدریج فرسوده خواهند شد. بر این اساس، دکتر باهری گزارش مفصلی در مورد وضعیت دانشگاه‌ها تهیه و ارائه کرده بود. در همین راستا، یک روز در خانه بودم که دکتر هوشنگ منتصری



از نخست‌وزیری تلفن کرد و خواست به نخست‌وزیری بروم. او را از گذشته می‌شناختم؛ قوم و خویش دکتر مجتهدی و خواهرزاده رادمش (از رؤسای حزب توده) بود. آن‌ها اهل سیاهکل بودند و منتصری زمانی توده‌ای و رئیس جوانان شمیران بود. قبل از این قضایا با او و چند تن دیگر از تحصیل‌کرده‌ها دوره‌ای داشتیم. در یکی از شب‌های دوره، منتصری از من پرسیده بود: چه کسی برای ریاست دانشکده ادبیات تبریز مناسب است؟ من هم از دکتر محبوب و یکی دو نفر دیگر اسم برده بودم. وقتی به نخست‌وزیری رفتم، در یک اتاق نسبتاً کوچکی دیدم دکتر باهری، دکتر کریم پاشا بهادری، دکتر فیروزیان و دکتر منتصری و چند نفر دیگر دور یک میز نشسته‌اند. منتصری در آن‌جا پرونده‌ای به من داد و من دیدم که نوشته: دانشکده ادبیات تبریز. به عنوان ملامت و اعتراض به منتصری نگاه کردم؛ چون دور از ادب بود بگویم من که خواهان این پست نبودم. خلاصه مجبور شدم قبول کنم. دوره سیاست من در دانشگاه تبریز کوتاه ولی پرماجرا بود ... رئیس دانشگاه همین آقای دکتر منتصری بود. او با آنکه سوابق توده‌ای داشت، فرمان ریاست دانشگاه تبریز را از شاه گرفته بود، در حالی که من سیاسی نبودم و در هیچ حزبی عضویت نداشتم؛ یک معلم و فرهنگی بودم و با این نیت که بتوانم کاری انجام بدهم به تبریز رفتم. به این ترتیب بین من و منتصری اختلاف فکری وجود داشت. دانشجویان ۱۴۰۰ نفر بودند و از میان این تعداد انواع مختلف گرایش‌های سیاسی و فرقه‌های گوناگون داشتیم. مائوئیست، لنینیست، شاه‌پرست و افرادی هم طرفدار آیت‌الله خمینی(ره) بودند. ملغمه عجیب و غریبی بود. در این فاصله، یعنی در سال ۱۳۴۶ موضوع جشن‌های شاهنشاهی هم پیش آمد و جالب است بدانید همین رئیس دانشگاه که خودش را یک انقلابی نظیر چه‌گوآرا می‌دانست به‌عنوان جشن در دانشگاه، عده‌ای از لوطی‌ها، لات‌ها، چاقوکش‌ها و ارادل و اوباش را راه انداخت و به دانشگاه آورد که به‌عنوان نمایندگان مردم پذیرایی بشوند؛ آن‌ها چنان حمله مغولانه‌ای به میزها که روی آن میوه و شیرینی چیده بودند، می‌کردند که من واقعاً خجالت کشیدم ... تا اینکه رئیس دانشگاه شبی با نمایندگان چپی و توده‌ای دانشجویان تا ساعت دو بعد از نیمه‌شب در باشگاه دانشگاه نشستند و طرح اتحادیه دانشجویی را تنظیم کردند. ما به‌کلی بی‌خبر بودیم و خبر طرح را در تابلو اعلانات دانشکده زدند. باز هم من هیچ خبر نداشتم تا اینکه روزی به دانشکده رفتم و قبل از اینکه وارد اتاقم بشوم یک دفعه دیدم در اتاق باز شد و دانشجویان ریختند تو اتاق ... خلاصه دانشجویان پیش من آمدند و گفتند: شما تکلیف ما را روشن کنید. پرسیدم چه شده؟ گفتند: رئیس دانشگاه تا ساعت دو بعد از نیمه‌شب با ما مشغول صحبت بود. با هم در مورد اتحادیه دانشجویان به توافق رسیدیم و مراتب را در تابلو دانشکده اعلام نمودند ولی یک نفر به نام رکان قزوینی که جزو شاه‌پرست‌ها بود با دوستانش آمدند و اعلامیه را پاره کردند. دانشجویان می‌گفتند: رئیس دانشگاه ما را بازی می‌دهد و دلش با زبانش یکی نیست. ما باید تکلیف‌مان را بدانیم؛ اگر ایشان به حرف‌هایی که به ما زده اعتقاد دارند باید



رگان و رفقاییش را مجازات یا اخراج کنند و اگر به حرف‌های خود اعتقادی ندارند چرا دودوزه‌بازی می‌کنند. هرچند حرف آنان نامعقول نبود ولی با پیش‌آمدن چنین مسائلی استعفا دادم. چون وقتی به دانشگاه می‌رفتم با ۱۴۰۰ دانشجوی موافق و مخالف این مسائل رو به رو می‌شدم و می‌بایست جواب بدهم، در حالی که هیچ‌گونه اطلاعی از منبع و مأخذ این کارها نداشتم و اعتقاد این بوده و هست که دانشگاه یک مرکز علمی است و در آن باید صرفاً به کار علمی پرداخت و از آن استفاده سیاسی نکرد. من از این حرکت رئیس دانشگاه به قدری بدم آمد که بلافاصله استعفایم را نوشتم و به معاون دانشگاه، آقای دکتر گودرزی دادم و به تهران آمدم»<sup>۱</sup>.

دوران ده ماهه استانداری دکتر منتصری در کرمان (دی ماه ۱۳۴۷ تا مهرماه ۱۳۴۸) مطالب بخش هفتم کتاب را تشکیل می‌دهد. مطابق توضیحات نامبرده، انتصاب وی به این سمت صرفاً برای سر و سامان دادن به اوضاع نامطلوب کارگران قالی‌باف این استان بوده زیرا مدت کوتاهی پیش از آن وزیر کار آلمان شرقی در انتقاد از سیاست‌های اقتصادی شاه ایران در یکی از جلسات کنفرانس بین‌المللی کار در ژنو: تصاویر تکان‌دهنده‌ای از وضع کارگران قالی‌باف در کرمان نشان داده و با این کار، خشم شاه را که در آن جلسه حضور داشت و نطق مفصلی در بهبود وضع کارگران در ایران کرد، برانگیخته بود. راوی که تا آن روز استان کرمان را ندیده بود پس از ورود به کرمان، آنجا را یک جامعه فتودالی با ریشه‌های عمیق معرفی کرده است زیرا باغ‌های پسته و خرما که سطح وسیعی از اراضی قابل کشت این استان را شامل می‌شود همچنان در مالکیت فتودال‌ها باقی مانده و درآمدهای محصولات آن موجب بقا و استمرار اشرافیت محلی می‌شد. (ص ۲۳۷-۲۳۸) چنین برداشتی قابل تأمل است و نشان می‌دهد که از نظر او همه زمین‌ها بر اساس طرح اصلاحات ارضی می‌بایست تقسیم می‌شد. در حالی که با توجه به ناکامی اجرای طرح اصلاحات ارضی اگر این زمین‌ها و باغات در آن زمان تقسیم می‌شد آیا اکنون باغی برای کشت پسته وجود می‌داشت؟! وی همچنین تشکیلات همه هیئت مدیره‌های انجمن‌ها و جمعیت‌های مردم نهاد و غیر دولتی مانند انجمن‌های خیریه و نیکوکاری، انجمن فرهنگ، جمعیت شیر و خورشید سابق و ... را به این بهانه که ریاست آنها با برادران و خواهران شاه بود به صورت انقلابی منحل اعلام نمود. صرف نظر از اینکه درک او از این انجمن‌ها و جمعیت‌ها با واقعیت تطبیق نمی‌کند، بسیاری از مطالب او در این قسمت گزافه‌گویی و نادرست می‌نماید. برخلاف مدعیات راوی، اعضای هیئت مدیره انجمن‌های مردم نهاد و خیریه مانند شیر و خورشید سرخ سابق، از میان معتمدین شهر انتخاب می‌شدند و هیئت مرکزی در تهران بر کار آنها نظارت می‌کرد بنابراین ارتباط استاندار با آنها جنبه کاملاً تشریفاتی داشت. به‌علاوه تأکید دکتر منتصری بر «روشنفکران به حاشیه رانده شده»، «روشنفکران محلی»، «روشنفکران مترقی استان» مبهم بوده و معلوم نیست تلقی او از به کارگیری واژه «روشنفکران» چیست!

به هرحال او پس از سه ماه «طرح تمرکز کارگاه‌های قالی‌بافی استان کرمان» را تهیه کرد

۱. بنگرید به: از مجله یادگار تا چهره‌های ماندگار مصاحبه با زنده یاد دکتر عبدالحسین نوایی، گفت‌وگو: مرتضی رسولی‌پور، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران. سال هشتم زمستان ۱۳۸۳ شماره ۳۲. ص ۱۸۵-۱۹۱.





و علی‌رغم مخالفت‌هایی که در سطح استان با او شد، تحت فشار شاه و هیئت حاکمه سرانجام کارفرمایان مجبور به تبعیت از این طرح شدند. در این فاصله از سوی سران دو حزب «مردم» و «ایران نوین» دعوت شد تا به عضویت در یکی از دو حزب مذکور در آید اما منتصری خودداری کرد. سرانجام در اثر مداخلات سرهنگ آرشام (رئیس ساواک کرمان) و همچنین تحت فشار سازمان امنیت، اسدالله علم، مهندس شریف امامی و دکتر منوچهر اقبال، وی از این سمت نیز استعفا داد و چندی بعد در ۱۳۴۹ به جنوب فرانسه رفت و در آنجا مقیم شد.

مطالب فصل هشتم کتاب شامل شش قسمت خاطرات یا تأملات پراکنده راوی است که هیچکدام ارتباطی با یکدیگر ندارند. سرهنگی علی‌اکبر مهدتی، محمدعلی افراشته، سلیمان میرزا اسکندری، رسول پرویزی و میرزا ملکم‌خان شخصیت‌های اصلی این قسمت از نوشته‌های راوی یا سوژه‌هایی می‌باشند که راوی علاقه داشته در مورد هر کدام خاطره یا نکته‌ای را بیان کند.

در پایان این نوشته یادآور می‌شوم که نشر کتاب هرچند بی‌عیب و خالی از اشتباه نبوده اما مطالب آن خوشبختانه به‌گونه‌ای یکدست و روان به خواننده منتقل می‌شود. برخی اغلاط نگارشی در متن کتاب راه یافته که در یادداشت جداگانه‌ای به آقای علی‌امیری (تدوین‌کننده محترم) تحویل دادم و در اینجا از ذکر دوباره آن‌ها خودداری می‌کنم. افزون بر آن شایسته بود نویسنده یا تدوین‌کننده به‌جای استفاده از واژه‌های «لشگر» یا «سرلشگر» از «لشکر» و «سرلشکر» استفاده می‌کرد. همچنین علامت تنوین (۶) روی کلمات فارسی کاربرد نداشته بنابراین به‌کارگیری کلمات «دوماً» و «سوماً» و ... نادرست می‌باشد.

